

نقش خاندان باگراتیان گرجستان در تثبیت قدرت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق)

محمود مهمان‌نواز*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

کشواد سیاهپور

استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۲۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۳/۲۳)

چکیده

خاندان باگراتیان از قدیمی‌ترین و مشروع‌ترین خاندان‌های گرجستان و مورد اعتماد صفویان بودند. در زمان سلطنت شاه صفی این اعتبار در سایه خدمات ارزنده آن‌ها به شاه و تثبیت پادشاهی وی، افزایش چشم‌گیری یافت. شاه صفی به هنگام قدرت‌گیری در پی آن بود تا خیمه پادشاهی خویش را براساس پایه‌های جدید برپا کند و عناصر قدیمی وابسته به شاه عباس را براندازد. برای برانداختن این عناصر قدیمی هم به بازویی قدرتمند و هم به عناصری کاردان و کارآمد برای جایگزینی آن‌ها نیاز بود. خاندان باگراتی عناصر لازم و وابسته به خود، برای جایگزینی نخبگان قدیمی را در اختیار داشت. شاه صفی توانست با کمک و توسل به خاندان باگراتیان بر تمامی توطئه‌های داخلی غلبه کند. پاسخ به این پرسش‌ها که چرا شاه صفی به خاندان باگراتیان متکی شد؟ چه عواملی سبب شد تا خاندان باگراتیان به بالاترین حد و درجه اعتبار نزد شاه صفی دست یابند؟ تلاش‌های خاندان باگراتی برای گذران امور منجر به چه نتایجی شد؟ و این تلاش‌ها چه تأثیری در برهم‌زدن توازن قدرتی که توسط شاه عباس اول میان گروه‌های سه‌گانه متعارض (ترک، تاجیک و قوللر) ایجاد کرده بود، داشت؟، از مهم‌ترین دغدغه‌های این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها

خاندان باگراتیان، سپهسالار، شاه صفی، شاه عباس اول، قوللر آقاسی، گرجستان.

* E-mail: mahmoud.mehmannavaz@yahoo.com

مقدمه

تاریخ گرجستان و رویدادهای آن ارتباط تنگاتنگ و پیوسته‌ای با تاریخ ایران دارد. گرجستان محل تلاقی و برخورد امپراتوری‌های ایران با حکومت‌های متخاصم دیگر بوده است. این ناحیه روزگاری محل برخورد ایران و روم، زمانی حکومت‌های اسلامی ایرانی و بیزانسی و بعدها صفویان و عثمانی‌ها و در این اواخر ایران و روسیه بوده است. ایرانی‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ برای نفوذ در گرجستان به فکر آن بودند تا با خاندان‌های وفادار به خودشان ارتباط برقرار کنند. از این ارتباط منفعتی دوسویه به دست می‌آمد. از سویی ایرانی‌ها می‌توانستند نفوذ خود در گرجستان را مستحکم کنند و گرجستان را در جغرافیای سرزمینی خود نگه دارند، از سوی دیگر این ارتباط به سود خاندان گرجی مرتبط با دربار ایران هم بود؛ زیرا آن‌ها نیز می‌توانستند با استفاده از این حمایت شاهان ایران، جایگاه خود را در گرجستان تثبیت کنند. بنابراین سود دوسویه سبب گرایش و نزدیکی برخی خاندان‌های گرجی به دربار ایران می‌شد.

در روزگار صفویان گرجستان به محل نزاع امپراتوری عثمانی و امپراتوری صفویان تبدیل شده بود. صفویان برای حفظ گرجستان با خاندان‌های قدیمی آن دیار ارتباط برقرار کردند. دو خاندان باگراتیان و اوندیلادزه از خاندان‌های کهن و مورد اعتماد مردم گرجستان بودند که با پادشاهان صفوی روابط نزدیکی برقرار کردند. در این بین خاندان باگراتیان اعتبار و سابقه بسیار بیشتری در گرجستان داشتند. آن‌ها در آنجا سابقه‌ای بیش از یک هزار سال داشتند. همین موضوع می‌توانست انگیزه کافی به شاهان صفوی ببخشد تا با این خاندان ارتباط نزدیکی برقرار سازند و حاکمیت خود را بر گرجستان به وسیله آن‌ها تثبیت کنند. کارتیل ناحیه‌ای بود که خاندان باگراتیان به نیابت از صفویان در آنجا حاکمیت داشتند. پسران حاکمان باگراتی کارتیل، به عنوان گروگان به دربار شاهان صفوی فرستاده و در آنجا تربیت می‌شدند. این شاهزادگان به شکل معمول پس از مرگ پدرانشان برای جانشینی پدرشان راهی گرجستان می‌شدند، شاهزادگانی که به دلیل تربیت در دربار صفوی بیشتر ویژگی صفوی گرفته بودند و البته به صورت معمول وفادار به شاهان صفوی بودند. حاکمان باگراتی کارتیل، سالانه برای پیش‌کشی به شاهان صفوی، تعدادی زن و دختر به دربار صفویان می‌فرستادند. در این بین برخی شاهدخت‌های باگراتی نیز برای همسری شاهان صفوی فرستاده می‌شدند. این شاهدخت‌ها بعدها به مادر شاهان صفوی تبدیل می‌شدند و همین مسئله سبب افزایش نفوذ خاندان باگراتی در دربار صفویان و اعتماد بیشتر شاه به عناصر گرجی و قفقازی می‌شد. این مسئله در دوره شاه صفی نمود بیشتری دارد.

دوران شاه صفی را باید دوران تسلط خاندان باگراتیان بر دربار صفویان نامید. ارتباط میان شاه صفی و خاندان باگراتی از یک سو سبب تثبیت قدرت شاه صفی و غلبه او بر کودتاهای ترکان و تاجیکان و از سوی دیگر سبب به دست آوردن مقام‌های مهم درباری به وسیله خاندان باگراتیان و البته غلبه این خاندان بر رقیب سنتی خود یعنی خاندان اوندیلادزه و در نتیجه تسلط کامل بر گرجستان شد. این نوشتار به نوعی در پی اثبات این مسئله است که نظریه رقابت همیشگی ترک و تاجیک در دوران صفویه قابل رد است و در دوره تاریخی مورد پژوهش، این نظریه به صورت تقریبی محلی از اعراب ندارد و ترکان و تاجیکان اتحاد و ائتلافی بر ضد گروه گرجی‌ها را تشکیل داده‌اند. همچنین بیان کردن، آشکار ساختن و اثبات نقش یک خاندان گرجی (باگراتیان) در تثبیت پادشاهی، شاه صفی از دیگر هدف‌های این نوشتار است.

در مورد نقش خاندان باگراتیان در دوران شاه صفی در منابع و پژوهش‌ها به صورت پراکنده و کوتاه به این خاندان پرداخته شده است. پژوهشگران تاریخ صفوی بیشتر تحت تأثیر اقدام‌های خاندان اوندیلادزه بوده‌اند و از نقش خاندان باگراتیان در سایه این خاندان از سوی پژوهشگران غفلت است. این نوشتار در پی نمایان کردن نقش خاندان باگراتیان گرجستان در دوره‌ای از تاریخ صفویان است که این زمان اوج دوران خاندان باگراتیان در دربار صفویان است. در این نوشتار تلاش بر آن است تا به بررسی دلایل ارتباط نزدیک خاندان باگراتیان با شاه صفی، نقش خاندان باگراتیان در به قدرت رسیدن شاه صفی، نقش خاندان باگراتیان در غلبه بر توطئه‌ها و دسیسه‌چینی‌های عناصر ترک و تاجیک برای به زیر نفوذ در آوردن شاه و یا شاید تغییر شاه، پرداخته شود.

نقش خاندان باگراتیان در به قدرت رسیدن شاه صفی

خاندان باگراتیان یا باگرتیون از خاندان‌های قدیمی و ریشه‌دار گرجستان بودند. این خاندان نسب خود را به داوود و سلیمان نبی می‌رساندند (Lang, 1957: 44). خانواده باگراتیان «در آغاز از امرای امیران اسپری (ایسپیر) بودند، در سده هشتم باگراتیان نفوذ خود را به سوی شمال تا گرجستان ادامه دادند و حیات سیاسی و ساختار اجتماعی آن را رونق بخشیدند تا روی کار آمدن تزار الکساندر در سال ۱۸۰۱ در آنجا فرمانروایی کردند» (لانگ، ۱۳۷۳: ۱۱۳). خاندان باگراتیان به صورت سنتی در منطقه کارتیل حکومت می‌کردند. در سال ۱۰۳۸ ق شاه عباس اول، در مازندران از دنیا رفت. شاه عباس در زمان حیات خود پسرانش را یا کشته و یا کور کرده تا هرگونه تهدیدی علیه حکومت خود را خنثی کند. شاه عباس از یاد نبرده بود که خودش در ابتدای سلطنت چگونه بازیچه دست قزلباش‌ها بود و در کودتایی علیه

پدرش به قدرت رسید. این سابقه منفی در ذهن وی سبب ترس همیشگی شاه عباس از پسرانش شد. محمدباقر میرزا مشهور به صفی میرزا، پسر ارشد شاه عباس که مورد علاقه شاه هم بود، بر اثر توهم آنکه وی می‌خواهد قدرت بگیرد، توسط پدر به قتل رسید. زمانی که شاه به پایان عمر خود نزدیک شد، شاید به دلیل علاقه به پسر ارشدش که دیگر در دنیا نبود، پسر محمدباقر میرزا، مشهور به سام میرزا را جانشین خود کرد. گرچه دستور و وصیت شاه در انتخاب جانشین بسیار مهم بود؛ اما تضمینی برای پادشاهی شاهزاده وجود نداشت. کسانی که زمان مرگ شاه عباس پیش او بودند می‌توانستند در انتخاب جانشین او نقش اساسی داشته باشند. چهار شخصیت مهم آن زمان در محضر شاه حضور داشتند: زینل‌خان شاملو از قزلباش‌ها که مقام ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را داشت، عیسی خان شیخاوند قورچی باشی، خلیفه‌سلطان وزیر دیوان اعلی شخصیتی روحانی و وابسته به طیف تاجیکان و زینب‌بیگم عمه شاه عباس زن قدرتمند درباری. این چهار نفر تقریباً بدون اختلاف و هماهنگ بودند، عیسی خان و خلیفه‌سلطان هر دو داماد شاه عباس اول بودند. زینب‌بیگم و زینل‌خان نیز روابط نزدیکی با هم داشتند و ارتباط آن‌ها «از راه شبکه‌عادی وفاداری به مرجعیت که مریدان قزلباش را در تکریم خاندان صفوی به یکدیگر پیوند می‌داد، ایجاد شده بود» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴).

تا اینجای کار، خبری از نیروهای باگراتیان نیست. بزرگ‌ترین شخصیت باگراتیان که این زمان در تشکیلات صفویان حضور داشت، خسرو میرزا داروغه اصفهان بود. او به دلیل شغل حساسش در مسافرت مازندران همراه شاه عباس نبود. وی از شاهزادگان و نخبگان گرجی بود و «پسر داود یازدهم شاه کارتیل بود که در کنار بردگان جوان دیگر در دربار صفوی از خواجه‌سرایان تعلیم دید» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۷). بنابر رسمی که در دوره صفویان وجود داشت، پسران حاکمان گرجی، گرجستان را به دربار صفوی می‌آوردند تا هم تعلیمات لازم را ببینند و هم به‌عنوان گروگان مانع از شورش پدرانشان شوند. خسرو میرزا نیز بنابر همین رسم از کودکی در دربار شاه عباس رشد کرده بود و به اندازه‌ای مورد اعتماد شاه عباس بود که مقام داروغگی اصفهان را به وی واگذار کرده بود. وقتی می‌توان به قدرت و نفوذ این شاهزاده باگراتی بیشتر پی برد که بفهمیم فخرجهان بیگم، زن شاه عباس اول مادر محمدباقر میرزا و مادر بزرگ سام میرزا نیز از شاهدخت‌های کارتیل و برادرزاده خسروخان بود (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۲). این دو نفر هر دو در اصفهان بودند، بی‌تردید قدرت گرفتن سام میرزا به اعتبار و قدرت خاندانی آن‌ها می‌افزود. شایان توجه اینکه سام میرزا افزون بر مادر بزرگش، مادرش نیز یک زن صیغه‌ای گرجی وابسته به خاندان باگراتیان بود. اگر این گروه که در اصفهان بودند به مرگ شاه عباس دیر واکنش نشان می‌دادند، ممکن بود رقیبان ترک و تاجیک آن‌ها قدرت را

به دست بگیرند. عامل برتری جناح ترک و تاجیک همراهی شاه متوفی و اینکه آن‌ها کسانی بودند که از مرگ شاه خبر داشتند و عامل برتری خاندان باگراتیان نیز تسلط آن‌ها بر پایتخت و حضور ولیعهد و البته همه شاهزادگانی که ممکن بود مدعی جانشینی شوند در اصفهان بود. بنابراین اگر جناح ترک و تاجیک می‌خواستند تا شاهزاده دیگری را به قدرت برسانند، ابتدا بر خاندان باگراتیان غلبه می‌کردند.

به هر حال در مشورتی که بزرگان در مازندران داشتند، نامه‌ای تنظیم کردند و قرار شد تا این نامه به دست خسرو میرزا داروغه اصفهان و ابوالقاسم ایشیک آقاسی باشی حرم برسد و آن‌ها مقدمات قدرت گرفتن شاهزاده جدید را فراهم سازند. یک گرجی و یک قزلباش در اصفهان مأمور این مسئله شدند. حامل نامه، یک گرجی پرنفوذ به نام محبعلی بیگ لاله غلامان شاهی بود، کسی که مأمور تربیت شاهزادگان گرجی بود (Membre, 1993: 122-123, Floor, 2001: 78) و خسرو میرزا شاگرد مکتب او بود. این مسئله مواضع گرجی‌ها را تقویت می‌کرد. اما مضمون نامه نگاشته شده به اصفهان بدین قرار بود: «چون نواب همایون ما را عارضه‌ای دست داده است و هوای مازندران مناسب نیست و عنان عزیمت به جانب اصفهان معطوف خواهیم داشت، می‌باید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم سام میرزا [ولد ارشد صفی میرزا و نجفقلی میرزا ولد] امامقلی میرزا را به درون دولت‌خانه آورده و محافظت نمایند» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۳۴-۳۳) در این نامه کوتاه دو نکته اساسی وجود دارد: نکته اول مخفی نگه داشتن مرگ شاه عباس است که این امر می‌تواند به دو دلیل باشد: یکی ترس آن‌ها از ایجاد آشوب در مملکت به سبب شنیدن خبر مرگ شاه که البته امری بی‌سابقه نبوده است و هم به دلیل آنکه به ظاهر بزرگان ساکن در جوار جسد شاه متوفی نمی‌خواستند قبل از رسیدن آن‌ها به پایتخت درباریان ساکن در پایتخت با شنیدن خبر مرگ شاه عباس برای او جانشین تعیین کنند. نکته دوم که در این نامه آمده، آماده کردن سام میرزا و نجفقلی میرزا برای جانشینی شاه بود، سام میرزا ۱۸ سال سن داشت و نجفقلی میرزا ۵ سال بیشتر نداشت. وصیت شاه عباس مبنی بر جانشینی سام میرزا بود و دلیل مطرح شدن نام شاهزاده جدید، آن می‌تواند باشد که بزرگان ترک و تاجیک به ظاهر از قدرت گرفتن سام میرزا زیاد استقبال نمی‌کردند. به همین دلیل شاهزاده دومی را مطرح کردند. به نظر می‌رسد که برای این کار می‌توان دو دلیل مطرح کرد، اول آنکه سام میرزا جوانی ۱۸ ساله و مسن‌تر از دیگر شاهزادگان سالم خاندان صفوی بود به همین دلیل، نفوذ در حکومت چنین شخصی که به سن بلوغ رسیده سخت‌تر خواهد بود و حتی امکان از بین بردن نخبگان قدیمی وابسته به شاه قبلی به وسیله او وجود داشت. بنابراین یک شاهزاده کم سن و سال به مانند نجفقلی میرزا نوه ۵ ساله شاه عباس گزینه مناسب‌تری بود.

دومین دلیل، ترس چهار نفر چهار نفر اصلی (زینل خان، عیسی خان، خلیفه سلطان و زینب بیگم) از قدرت گیری جناح نوخاسته و نوظهور گرجیان به ویژه خاندان باگراتیان بود. این ترس وقتی بیشتر شد که آن‌ها می‌دانستند مادر بزرگ و مادر و زن اصلی سام میرزا هر سه گرجی و وابسته به خاندان باگراتیان هستند و خسرو میرزا و رستم بیگ و محبعلی بیگ سه مرد بانفوذ و قدرتمند نیز گرجی و از باگراتیان هستند؛ بنابراین یک ائتلاف خاندانی قدرتمند تشکیل شده بود و سام میرزا نیز به دلیل وابستگی خویشاوندی بیشتر تحت تأثیر و وابسته به این گروه می‌شد و آینده سیاسی آن چهار نفر به خطر می‌افتاد. بنا به دلایل گفته شده، نفر دومی برای جانشینی شاه عباس نیز از سوی بزرگان همراه جسد شاه عباس مطرح شد؛ اما در ظاهر تأکید شاه عباس بر جانشینی سام میرزا و نداشتن تمایل شدید در میان آن چهار نفر برای زیر پا گذاشتن این وصیت و مهم‌تر از همه آگاه شدن جناح گرجیان از اصل ماجرا به وسیله محبعلی بیگ گرجی که او نیز در مازندران بود و از اصل ماجرا اطلاع داشت، سبب شد تا جناح موسوم به جناح عیسی خان و زینل خان از این خیال منصرف شده و تلاش خود را در به تخت نشاندن سام میرزا به کار بگیرند تا شاید با نفوذ در سام میرزا مانع قدرت گرفتن احتمالی جناح گرجیان شوند. عاقبت اجماع بر شاه شدن سام میرزا شد.

به هر حال، زینل خان ایشیک آقاسی باشی که برای جا نماندن از قافله قدرت خود را زودتر از بقیه به اصفهان رسانده بود به همراه خسرو میرزای گرجی مأمور رساندن خبر پادشاهی به شاهزاده شدند. خبر رساندن پادشاهی به یک شاهزاده در آن روزگار بسیار مهم و تا حدودی متضمن قدرت آتی آن شخص بود. زینل خان با درک این مهم بود که خیلی زودتر از دیگران خود را به اصفهان رساند و بدین ترتیب «صحیفه شریفه را بنظر مبارک رسانیده» (ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۷) سام میرزا به لقب پدرش تغییر نام داد و ملقب به شاه صفی شد. دو نفری که خبر شاهی او را دادند به مقام‌های بالایی رسیدند. زینل خان مقام سپهسالاری را گرفت و خسرو میرزا به مقام قوللر آقاسی (رئیس غلامان شاهی) رسید و ملقب به رستم خان شد. بدون شک اگر شخصیتی قدرتمند مانند خسرو میرزا گرجی داروغه اصفهان و البته مادر بزرگ مقتدر شاه صفی در اصفهان نبودند، بنابر شواهدی که آورده شد، امکان آن وجود داشت که از شاه شدن سام میرزا جلوگیری شود. از خوش اقبالی سام میرزا بود که حامل نامه از مازندران به اصفهان یک گرجی نزدیک به خاندان باگراتیان بود و همین مسئله سبب آگاهی خاندان باگراتیان از اصل ماجرا شده و تلاش خود را بر شاه شدن سام میرزا گذاشتند. نجات سلطنت شاه صفی از دست ترک‌ها و تاجیکانی که وسوسه به قدرت رساندن یک شاهزاده کوچک را داشتند، مهم‌ترین خدمت خاندان باگراتیان در ابتدای سلطنت شاه صفی به وی بود.

کودتای نافرجام

زینل خان شاملو که اکنون سپهسالار صفویان شده بود با کمک زینب بیگم زن مقتدر درباری می‌خواست تا بر امور دربار مسلط شود. افزون بر آنچه پیش از این درباره رابطه زینب بیگم و زینل خان ذکر شد (وفاداری و مریدی قزلباش‌ها به خاندان صفوی) باید به پیوندهای دیگری میان آن دو اشاره کرد: از جمله آنکه شاه‌علی بیگ لله زینب بیگم از طایفه شاملو بود و همچنین علی قلیخان نامزد زینب بیگم نیز متعلق به طایفه شاملو بود (البته ازدواج صورت نگرفت) (بابای و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۵-۴۴، ۶۳: Rohrborn, 1966). این پیوند سبب نزدیکی میان زینل خان و زینب بیگم شد. زینل خان که شاه را جوان می‌دید و قورچی‌باشی و وزیراعظم هم از دوستان او بودند و پشتوانه‌ای مانند زینب بیگم نیز داشت، فرصت را مناسب یافت تا به صورت کامل بر دربار مسلط شود. او طایفه شاملو را بر دربار مسلط کرد. شاه‌نظربیگ شاملو مقام جیادارباشی، اغورلوخان شاملو ایشیک‌آقاسی‌باشی دیوان، نقدی بیگ شاملو مقام داروغه فراش‌خانه و شاه علی بیگ شاملو به مقام قورچی‌گری ترکش رسید (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۴۰ و ۳۲۷ و ۳۴۲). این حجم تسلط شاملوها بر دربار به سبب نفوذ، قدرت و برنامه‌ریزی زینل خان بود. میزان نفوذ زینل خان و قزلباش‌ها به مذاق شاه جوان و دیگر گروه‌های درباری خوش نیامد که در رأس این گروه‌های ناراضی گرجی‌ها بودند. در ظاهر شاه نیز این مسئله را درک کرده بود که گرجی‌ها از زینل خان ناراضی هستند؛ اما به دلیل شرایط حساس جنگی با عثمانی‌ها شاه صفی می‌خواست که این دو گروه را آشتی دهد. شاه صفی «دست‌کم در آغاز حکومت خود برای سامان دادن به قدرت سلطنت و غلبه بر تضادهای رایج میان طبقات حاکمه، به ویژه میان ترک‌ها و گرجی‌ها، توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز را اصلی‌ترین و ضروری‌ترین قاعده حکومتداری می‌دانست» (بهرام‌نژاد، ۱۳۹۱: ۲۴). همچنین در ابتدای سلطنت شاه صفی شواهدی دال بر آنکه شاه، می‌خواست تا نفوذ زینل خان را کاهش دهد در دست نیست. دلیل این مسئله شاید از ترس گروه قدرتمند زینل خان و یا شاید از سر آنکه جنگ با عثمانی آغاز شده و شاه نیازمند اتحاد و همبستگی بود، بوده است.

زینل خان برای تثبیت قدرت خود می‌خواست تا به صورت کامل جناح گرجی‌ها را براندازد. مهم‌ترین اختلاف زینل خان با بیگلربیگی بغداد صفی قلیخان گرجی رخ داد. بغداد منطقه‌ای بسیار با اهمیت بود. شاه عباس اول به سختی آن را از عثمانی‌ها گرفته بود. با مرگ شاه عباس اول، سلطان مراد عثمانی در پی جبران شکست‌هایش از ایران برآمد. با این هدف خسروپاشا صدراعظم خود را به بین‌النهرین فرستاد تا بغداد را بازپس گیرد، بغداد به وسیله عثمانی‌ها محاصره شد. بنابر روال معمول باید سپهسالار قشون ایران، به کمک محاصره‌شوندگان می‌رفت. زینل خان باید به کمک رقیب و دشمن اصلی خودش یعنی صفی قلیخان گرجی

می‌رفت. زینل خان که حتی تا شهر بان و گیلانک در نزدیکی بغداد پیش رفته بود و نجات بغداد به وسیله سپهسالار قابل پیش‌بینی بود، به یک‌باره تصمیم گرفت تا با اندکی از سپاهیان به سوی میروان برود و در آنجا با عثمانی‌ها درگیر شود. به خوبی می‌توان حدس زد که زینل خان شاملو چنین تصور کرده، بهتر است رقیب داخلی را به وسیله دشمن خارجی از میان برداشت. با فتح بغداد به وسیله عثمانی‌ها صفی‌قلیخان نیز کشته یا اسیر خواهد شد، شاه جوان و خام بود، درباریان هم که زیر نفوذ زینب بیگم بودند، پس شاید با سقوط بغداد بازخواستی در کار نخواهد بود و تقصیرها بر عهده صفی‌قلیخان گرجی و کفایت‌نداشتن وی در نگهداشتن بغداد خواهد افتاد و حتی در صورت کشته یا اسیرشدن صفی‌قلیخان وی به وسیله شاه و درباریان به دلیل سستی در حفظ بغداد بازخواست خواهد شد. زینل خان نیز با نجات میروان از دست عثمانی‌ها، کمک‌نکردن به حاکم بغداد و جابجایی بخشی از نیروها را از خانقین به میروان، توجیه خواهد کرد.

محاسبه‌های زینل خان اشتباه از آب درآمد، بغداد مقاومت کرد. وی در پای قلعه میروان از عثمانی‌ها شکست خورد. او «بی‌آنکه ملاحظه اطراف قلعه نمایند عساکر جرار را گرم جدال و قتال می‌داند» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۴۱) و نیروهایش در دام عثمانی‌ها گرفتار آمده و شکست سختی می‌خورند. تفرشی علت این بی‌احتیاطی و غرور سپهسالار را چنین آورده است: «به تقرب و اعتبار خویشتن پشت گرم کرده» (الحسینی التفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۲). در این جمله نکته ظریفی وجود دارد و آن، اعتماد زینل خان به نتیجه هر چه باشد، بازخواستی در کار نخواهد بود؛ زیرا از نظر او هم به شاه بسیار نزدیک است و هم تمامی امور دربار در دست وابستگان و دوستان او هست. پس نگرانی از شکست وجود ندارد. مهم آن است که دشمن اصلی وی در بغداد تنها مانده و هر لحظه ممکن است خبر سقوط و از بین رفتنش به سپهسالار برسد. شکست زینل خان سبب جسارت عثمانی‌ها و آمدن آن‌ها تا همدان شد. شاه صفی به چشم خود دید که نتیجه دشمنی و رقابت گرجی‌ها و قزلباش‌ها چه شده است. وی تصمیم گرفت که هم برای پایان‌دادن به این رقابت‌ها و هم برای روی کار آوردن نیروهای وفادار به شخص شاه (قوللرها) به پاکسازی و تصفیه برخی از افراد و نیروهای درباری بپردازد. خطاهای زینل خان بهانه و زمینه را برای این کار فراهم کرد. زینل خان اولین قربانی مجموعه کشتارهای عصر شاه صفی بود.

به نظر می‌رسد علت قتل زینل خان فقط شکست میروان نبود؛ بلکه کودتایی است که از سوی او و جناح قدرتمندش در دست اجرا بود. در بررسی منابع می‌توان به شواهدی در این زمینه، دست پیدا کرد. دو عامل خودسری و غرور بی‌جای زینل خان عواملی هستند که در تمامی منابع عصر صفوی از عوامل قتل زینل خان به حساب آمده‌اند. بنابراین به بازگویی

گفته‌های منابع درباره این دو عامل پرداخته نمی‌شود به آن جمله‌هایی که پژوهشگر را به دلایل دیگری غیر از این دو عامل و به وجود یک نقشه توطئه و کودتا رهنمون می‌کند، پرداخته می‌شود. التفرشی آورده است که شاه با کشتن زینل خان «خوانین و عظام و امرای عالی مقام و سایر مقربان و ملازمان عتبه دولت را از خواب غفلت و بی‌هوشی امتناهی حال شده، هر کس راه و رسم عبودیت خویش پیش نظر گرفتند تا به تقرب و اعتبار خود پشت گرم نکردند و خصوصیت اعتبار و اختصاص خود را سرمایه ستم و بد مستی نگردانند» (الحسینی التفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۳). دو نکته در مطالب یادشده وجود دارد: اول آنکه به نظر می‌رسد شاه صفی می‌خواست از سایر بزرگان زهرچشم بگیرد تا کسی هوس خودسری به سرش نرسد، شرط این موضوع کشتن یک شخصیت قدرتمند بود، چه کسی بهتر از زینل خان خودسر و عامل شکست از عثمانی‌ها و البته کسی که به دلیل جوان بودن شاه، به شاه اهمیتی نمی‌داد. نکته دوم، به نظر می‌رسد شاه بوی توطئه را حس کرده بود. تفرشی نیز بدان اشاره می‌کند که می‌گوید این کشتن برای آن بوده که بزرگان راه خود را پیش گیرند و فقط به انجام وظایف خود بپردازند. وحید قزوینی می‌گوید: «سپهسالار بنا بر سوءتدبیر و اسناد بعضی امور که بدو نموده بودند، مقبول گشته» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۳۱) اسناد برخی امور به او، جمله‌ای تأمل برانگیز است. قزوینی به همین اشاره اکتفا می‌کند و چیزی بدان نمی‌افزاید. منظور قزوینی غرور و یا شاید شکست مریوان نبوده است، چون خود وی به این مطالب اشاره کرده و منظور نظر چیز دیگری بوده است. از میان منابع متأخر صفوی، زبده التواریخ درباره عزل و قتل زینل خان می‌نویسد: «به الهام ملهمان غیبی و مصلحت یکدیگر منصب سپهسالاری به رستم خان غلام مفوض و به قتل زینل خان مأمور شده که سر او را به درگاه معلی فرستاده» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۰۵). از این گفته‌های مستوفی شاید به ظاهر چیز خاصی نتوان یافت؛ اما اشاره مستوفی به الهام ملهمان غیبی شاید نشانگر آن باشد که شاه صفوی که جایگاه معنوی هم داشت به نظر مستوفی با استفاده از عالم غیب فهمیده که توطئه‌ای در کار بوده است. اگر گناه سپهسالار همان شکست مریوان بود، این یک مسئله آشکار بود، پس نیازی به الهام ملهمان غیبی نداشت که شاه بخواهد با استفاده از آن سپهسالار را به قتل برساند. بنابراین حتماً در پس پرده خبری بوده است.

منابع داخلی به گفتن همین نکته‌ها بسنده می‌کنند، برخی منابع مانند خلاصه‌السیر، جهان آرای عباسی و ذیل عالم‌آرا عباسی نکته‌ای تأمل برانگیزی در این باره ندارند. از میان منابع اروپایی تنها منبعی که ذکر قتل زینل خان را آورده اولتاریوس است. او روایتی متفاوت‌تر از منابع صفوی دارد. او می‌نویسد وقتی که شاه در همدان بود، شبی عده‌ای از بزرگان در محلی جمع شده و از سفاکی و بیرحمی شاه گفته‌اند. زینل خان ماجرا را به شاه اطلاع می‌دهد و از شاه می‌خواهد که این افراد را به قتل برساند، شاه در جواب او می‌گوید: «اگر بخواهم این کار

را بکنم باید از تو شروع کنم؛ زیرا از همه این جمع بزرگتر بودی و در مذاکرات آنها شرکت داشتی» (اولتاریوس، ج ۲، ۱۳۶۹: ۷۲۶). وی در ادامه می‌نویسد: شاه به دست خویش زینل‌خان را به قتل رساند (اولتاریوس، ج ۲، ۱۳۶۹: ۷۲۷). جلسه مشورتی که اولتاریوس بدان اشاره می‌کند در هیچ کدام از منابع داخلی به صورت مستقیم نامی از آن به میان نیامده است. این جلسه به ظاهر همان توطئه‌ای بوده که التفرشی، مستوفی و وحیدقزوینی به صورت کنایه‌ای بدان اشاره کرده‌اند. پس طرح کودتا در کار بوده است. بی‌تردید زینل‌خان به همراه برخی از بزرگان و نزدیکانش مشغول طرح توطئه بوده است. این خبر به وسیله جاسوسان به گوش شاه رسیده و البته شاه از سوءنیت زینل‌خان و جناحش باخبر بود. تأییدکننده این ادعا، اقدام شاه صفی در دورکردن زینب‌بیگم از اردوگاه و حرمسرا در همدان بود. شاه برای جداکردن زینل‌خان و زینب‌بیگم از همدیگر به طالع‌بینی روی آورده و براساس طالع‌بینی ملامحمدظاهر طالع‌بین از ترس حمله عثمانی‌ها، «زینب‌بیگم عمه با نفوذ شاه عباس اول و بزرگ زنان حرم‌خانه را از شاه و اردویش جدا کردند. حرم‌خانه را به گلپایگان در نزدیکی اصفهان فرستادند» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴) این اقدام شاه صفی نشانگر ترس او از جناح زینل‌خان و البته نشانه آگاهی شاه از طرح یک توطئه است. بنابراین پس از این اقدام شاه به حرکات جناح زینل‌خان حساس‌تر شده و جاسوسان شاه به درون جلسات آنها نفوذ کرده بودند و همین جاسوسان خبر جلسه مخفی بزرگان را به شاه رسانده‌اند. زینل‌خان نیز که شاید از آگاه‌شدن شاه بو برده بود می‌خواهد پیش‌دستی کند و خود را بی‌تقصیر جلوه داده و گناه را به‌عهده برخی از درباریان بگذارد.

هدف کودتاگران براندازی صفویان نبوده است؛ زیرا در جناح زینل‌خان همه کسانی که حضور دارند وابستگان به خاندان صفوی هستند. از رویدادهای رخ داده تا آن زمان می‌توان پی‌برد که اقدام علیه شاه جوان و گروه برکشیده او یعنی گرجی‌ها بوده است. سه دلیل برای توطئه علیه شاه وجود دارد: اول، نامه نگاشته شده به اصفهان به هنگام مرگ شاه عباس مبنی بر آماده‌کردن دو شاهزاده برای پادشاهی و تمایل جناح زینل‌خان و عیسی‌خان برای گماشتن شاهزاده‌ای جوان‌تر به پادشاهی برخلاف وصیت شاه عباس، بنابراین می‌توان حدس زد که این جناح با وجود شاه شدن سام‌میرزا هنوز میل خود را برای برکناری او را از دست نداده‌اند؛ دوم، نشانه‌هایی مبنی بر حمایت شاه صفی از جناح گرجی‌ها، که این امر به مذاق جناح ترک و تاجیک خوش نمی‌آمد؛ سوم، رویدادهای آتی که پس از مرگ زینل‌خان رخ می‌دهد و قورچی‌باشی و وزیراعظم می‌خواهند تا یک شاهزاده جدید به جای شاه صفی جایگزین کنند. یکی دیگر از هدف‌های کودتا واژگون‌کردن گرجی‌ها بود؛ زیرا هنوز یکسال از پادشاهی شاه صفی گذشته بود که گرجی‌ها به نور چشم شاه تبدیل شده بودند و این به معنای آن بود که

ادامه این روند سبب سقوط کامل قزلباش ها و تاجیک ها خواهد شد. زمانی این مطالب تأیید می شود که پی می بریم بازوی شاه در قتل زینل خان و کشتارهای آتی گرجی ها و به ویژه خاندان باگراتیان بودند. برخلاف گفته اولناریوس مرگ زینل خان به دست یک غلام اتفاق می افتد. او به دست «بهرام، نام غلامی که در سلک خواجه سرایان قدیمی منتظم بود» (خواجه اصفهانی، ۱۳۵۸: ۹۴) کشته شد. با قتل زینل خان اولین توطئه از بین می رود. قتل زینل خان که با کمک گرجی ها رخ داد زمینه قدرت یافتن آن ها را نیز فراهم کرد. صفی قلی خان حاکم بغداد که دشمن اصلی زینل خان بود نیز یکسال پس از کشته شدن زینل خان بر اثر مرگ طبیعی از دنیا رفت. شخصی که در این ماجراها ترقی می کند، رستم بیگ گرجی بود. وی به مقام سپهسالاری رسید. عیسی بیگ و علیقلی خان برادران رستم بیگ به مقام های حکومت آذربایجان و دیوان بیگی می رسند. مقام تفنگچی آقاسی نیز به مقام سپهسالاری رستم بیگ افزوده می شود. رستم بیگ و برادرانش از وفاداران خاندان باگراتیان بودند. رستم بیگ از ملازمان داوود باگراتی پدر خسرو میرزا بود (اشراقی، ۱۳۷۹: ۲۸). افزون بر شایستگی رستم بیگ، سفارش های فخرجهان بیگم و خسرو میرزا در ارتقای مدارج رستم بیگ و برادرانش مؤثر بوده است.

کودتای دوم و ختنی شدن آن توسط خاندان باگراتیان

تلاش دوباره ترکان و تاجیکان برای خلع شاه صفی بسیار گسترده تر از تلاش قبلی بود و این تلاش به حدی بود که منابع به سادگی از کنار آن نگذشته اند. این بار طراح کودتا یک قزلباش و یک تاجیک به همراه زینب بیگم بودند. عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر اعظم هردو داماد شاه عباس یعنی شوهر عمه شاه صفی بودند. عیسی خان از نظر نسبی از اولاد شیخ جنید و از شاخه فرعی صفویان بودند؛ بنابراین پسران وی گزینه های مناسبی برای پادشاهی بودند؛ زیرا از سمت پدر به شیخ جنید و از طرف مادر نیز نوه شاه عباس بودند. این مسئله می توانست دستاویز خوبی برای این جناح و رساندن یکی از پسران قورچی باشی به پادشاهی باشد. گرچه رستم خان قوللر آقاسی و رستم بیگ سپهسالار در دربار قدرت زیادی داشتند؛ اما هنوز دو مقام مهم یعنی قورچی باشی و وزارت دیوان اعلی در اختیار جناح ترک و تاجیک بود.

طراح مسئله پادشاهی پسر ارشد قورچی باشی، یکی از نزدیکان عیسی خان به نام چراغ خان زاهدی بود و یاریگر اصلی او نیز خلیفه سلطان وزیر دیوان اعلی بود. خلدبرین به اشتباه طرح آن ها را انتخاب یکی از پسران قورچی باشی به عنوان ولیعهد شاه صفی می داند؛ زیرا شاه هنوز پسر نداشت (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۱۰-۱۰۴). اصل مسئله خلع شاه صفی و شاه شدن پسر ارشد قورچی باشی به نام سید محمد بود. سید محمد ۱۸ سال سن داشت. خود وی نیز بی میل به این

مسئله نبود و هم‌دست چراغ‌خان زاهدی شد. گرچه منابع صفوی تقریباً همگی قورچی‌باشی را از این توطئه مبرا می‌کنند و تقصیر را برعهده چراغ‌خان می‌گذارند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۳؛ ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۸۸-۸۷؛ واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۰۵)؛ اما باید پذیرفت که قورچی‌باشی نیز از رفتار شاه صفی به تنگ آمده و می‌خواست تا جناح خودش به‌جای گرجی‌ها قدرت بگیرند. شاید تنها ترسی که قورچی‌باشی داشت، ترس از عواقب کار بود که ممکن بود خود و پسرانش به قتل برسند. در میان منابع صفوی تنها سوانح نگار است که تا حدودی از بی‌گناه‌بودن عیسی‌خان چیزی نگفته و نوشته که شاه پس از بازگشت از سفر عراق دست به تنظیم امور اصفهان زد و عده‌ای در این راستا به قتل رسیدند. عده‌ای «از خاشاک و خار ارباب فساد، که سبب شورش اوضاع جهان و جهانیان و سبب تفرقه‌ابناء زمان» بودند را از میان برداشت (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۲). نباید فراموش کرد که عیسی‌خان از کسانی بود که در هنگام مرگ شاه عباس متمایل بود که شاهزاده دیگری را به قدرت برساند، پس مسئله بی‌گناه‌بودن او نمی‌تواند زیاد درست باشد.

به هر حال، کودتا یک‌بار دیگر نافرجام ماند. شاه همواره به این فکر بود که «سید محمد دود این مشعله همیشه به‌دماغ دارد دور نیست که از جهل و نادانی سودای شگفت در سويدای خاطرش جلوه می‌نموده باشد» (ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۸۸). ماجرا فقط به تقابل مردان گرجی با مردان ترک و تاجیک ختم نمی‌شود و دو عمه شاه صفی یعنی زنان عیسی‌خان و خلیفه‌سلطان از قدرت یافتن تدریجی زنان گرجی در حرمسرا ناراحت بودند و شوهرانشان را برای به‌دست آوردن قدرت تشویق می‌کردند. قدرت یافتن پسر عیسی‌خان به معنای مسلط‌شدن این زنان بر حرمسرا بود. اولناریوس نیز به رنجش شاه از عمه‌اش (زن عیسی‌خان) اشاره دارد (اولناریوس، ج ۲، ۱۳۶۹: ۷۲۴). البته به این دو عمه شاه باید زینب بیگم، زن پیر و کارکشته حرمسرا را اضافه کرد. با قطعی شدن طرح کودتا بر علیه شاه، وی یکبار دیگر به بازوی قدرتمند خود یعنی خاندان باگراتیان متوسل شد. در شب جمعه‌ای در اواخر رجب ۱۰۴۰ زمانی که جشن خضر نبی در حال برگزاری بود، رستم‌خان گرجی به خانه عیسی‌خان قورچی‌باشی رفت و سه پسر عیسی‌خان را به همراه خود آورد و آن‌ها را در چهار باغ به قتل رساند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۴). دامنه کشتارها و خلع کامل جناح ترک و تاجیک ادامه یافت. «چهار پسر خلیفه‌سلطان اعتمادالدوله و چهار نفر ولدان میرزا رفیع‌الدین محمدصدر و میرزا رضی با میرزامحمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس را مکحول کرد و گوشه‌نشین زاویه فراموشی ساختند و نواب علیه زینب بیگم را از حرم علیه عالیه بیرون کرده به خانه‌های قدیم خود فرستادند» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۱۲۶). همچنین «غلامی از غلامان خاصه را مقرر فرمودند که در دارالمؤمنین قم و ساوه چهار پسر حسن خان استاجلو که دخترزاده‌های سلطان حیدرمیرزا

ابن خاقان جنت مکان شاه طهماسب بودند به قتل رسانند» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۴). همچنین تخته‌خان استاجلو قورچی‌باشی تیروکمان و میرمحمد طاهر سمنانی وزیر عیسی‌خان که از مشاوران نزدیک عیسی‌خان بود به جرم مشارکت با عیسی‌خان به قتل رسیدند (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۱۰). سنجر میرزا پسرشاه نعمت‌الله یزدی که مادرش دختر شاه طهماسب بود، سلطان حسین که از طرف مادر به اسماعیل دوم می‌رسید از دیگر به قتل رسیدگان بودند (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۴). عیسی‌خان قورچی‌باشی نیز مدتی بعد به قتل رسید.

در نگاهی به افراد کور شده و به قتل رسیده می‌توان پی برد که سه گروه قزلباش‌ها، تاجیکان و کسانی که از نظر نسبی از خاندان صفوی بودند، قربانیان اصلی کشتارها بوده‌اند. این کشتارها سبب سقوط کامل گروه ترک و تاجیک در دربار شاه صفی شد. مأمور کشتارها نیز رستم بیگ گرجی سپهسالار و غلامان شاهی زیر نظر او بودند. در هر جایی که منابع از کشته شدن یا کور شدن شاهزاده‌ای سخن به میان می‌آورند، انجام‌دهنده این کار را یک غلام ذکر می‌کنند. غلام‌هایی که در فرمان قوللرآقاسی خسرومیرزا (رستم‌خان) باگراتی و رستم‌بیگ گرجی بودند. در ماجرای کشتن سرشاخه کودتا یعنی عیسی‌خان و پسرانش نیز خود رستم‌بیگ گرجی به شخصه وارد عمل شده و مأموریت را انجام می‌دهد. این اقدام‌های جناح باگراتیان هم سبب سقوط ترکان و تاجیکان و هم سبب تثبیت پادشاهی شاه صفی و پاکسازی مدعیان سلطنت شد.

تسلط خاندان باگراتیان بر دربار شاه صفی

دوران شاه صفی را باید دوره‌ای از تاریخ صفویان دانست که نیروهای گرجی و بیشتر خاندان باگراتیان بر دربار ایران مسلط بودند. دو گروه مهم گرجی در این زمان زنان صیغه‌ای و غلامان جنگی بودند. این دو گروه هدفشان تسلط بر امور حرمسرا، مقام‌های نظامی و دستگاه دیوانی (در رأس آن وزارت دیوان اعلی) بود. خروجی کشتارها، رسیدن باگراتیان به خواسته‌های خود بود. قتل شاهزادگان خاندان صفوی سبب می‌شد تا هم رقیبان سلطنت شاه صفی و هم رقیبان فرزند شاه صفی که یک‌سال بعد به دنیا آمد، از میان بروند. این مسئله خوشایند زنان گرجی بود؛ زیرا زنان شاه صفی بیشتر گرجی بودند و یکی از این زنان می‌توانست مادر شاه آینده ایران شود. همین‌گونه هم شد. پس نتیجه کشتارها به سود زنان گرجی بود. این سودبردن، زمانی بیشتر حس می‌شود که زینب‌بیگم عمه پدربزرگ شاه زن دسیسه‌پرداز و قدرتمند درباری از حرمسرا اخراج و تبعید شد و راه را برای تسلط هر چه بیشتر زنان گرجی باز کرد. رابط میان زنان گرجی حرمسرا و نظامیان گرجی یک غلام گرجی دیگر به نام محبعلی‌بیگ بود. او لئه غلامان بود و روابط نزدیکی با فخرجهان‌بیگم باگراتی داشت و رابط دنیای خارج از حرم او

بود. محبعلی بیگ از «رستم بیگ و خسرو میرزا شاهزاده گرجی خواسته بود که موقعیت خود را در دربار به نام تشیع بر گرد تیره پدری (حیدری) شاهان صفوی تحکیم کنند» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸). این رابط، هماهنگ کننده نقشه های فخرجهان بیگم با دو رستم گرجی بود. به هر حال پس از ماجرای کشتارها، فخرجهان بیگم باگراتی امور حرمسرا را زیر تسلط خود درآورد. خوشبختی جناح باگراتیان وقتی تکمیل شد که زن گرجی شاه صفی پسری به دنیا آورد و او حالا مادر ولیعهد ایران بود. مقام های نظامی نیز به تسلط عناصر گرجی باگراتی در آمد. رستم بیگ دو مقام سپهسالاری و تفنگچی آقاسی را به دست گرفت و خسرو میرزا (رستم خان) مقام قوللر آقاسی را در اختیار داشت. از چهار مقام اصلی نظامی سه مقام در اختیار باگراتیان بود، تنها مقام قورچی باشی که آن هم مخصوص قزلباش ها بود را باگراتی ها نداشتند. بخش سومی که باگراتی ها در پی تسلط بر آن بودند، وزارت دیوان اعلی بود. برای این پست یک تاجیک (میرزاتقی خان ملقب به ساروتقی) نزدیک به جناح گرجی ها نامزد شد.

نتیجه

شاه صفی به سبب آنکه روابط خویشاوندی بسیار نزدیکی با خاندان باگراتیان داشت، این خاندان گرجی را بر عناصر برپادارنده حکومت صفویان یعنی قزلباش ها و تاجیکان ترجیح می داد. به واقع شاه صفی تسلط خود بر امور مختلف و تثبیت جایگاه پادشاهیش را در ایجاد رابطه نزدیک و اعتماد به خاندان باگراتیان می دید. این اعتماد به خاندان باگراتیان زمانی بیشتر شد که آن ها نیز در امور مختلف شایستگی خود را به شاه نشان دادند و البته مهم تر از همه آنکه این خاندان وفاداری بی چون و چرای خود را به شاه در زمان های مختلف نیز نشان داده بودند. بدون شک اگر نقش ارزنده خسرو میرزا باگراتی و فخرجهان بیگم باگراتی مادر بزرگ شاه صفی نبود، بزرگان ترک و تاجیک ممکن بود از شاه شدن صفی جلوگیری کنند. این گمان وقتی تقویت می شود که به یاد بیاوریم که در زمان شاه طهماسب، وی حیدر میرزا را نامزد جانشینی خود کرد، حیدر میرزا مادری گرجی داشت اما در آن زمان هنوز گرجی ها اعتبار و قدرتی در دربار نداشتند. به همین دلیل به راحتی عناصر قزلباش شاهزاده مورد نظر خودشان (شاه اسماعیل دوم) را به پادشاهی برداشتند. حال در این زمان که وصیت شاه عباس آن بود که سام میرزا (شاه صفی) به پادشاهی برسد، اگر این شاهزاده حامیان قدرتمند نداشت، سرنوشتی مانند حیدر میرزا دچارش می شد؛ اما از خوشبختی شاه صفی آن بود که خاندان باگراتی حامیان پروپاقرص و پرنفوذ او در دربار اصفهان بودند و مانع از تکرار تاریخ شدند. خاندان باگراتیان پس از آنکه شاه صفی را به سلامت بر تخت نشانند به عناصر مورد اعتماد شاه تبدیل شدند و این نمی توانست خوشایند قزلباش ها و البته تاجیکان باشد. این دو عنصر متضاد، در این زمان

در برابر دشمن مشترک (گرجی‌ها) متحد شدند و نقشه‌های زیادی برای براندازی خاندان باگراتیان و حتی خلع شاه صفی کشیدند؛ اما با وجود عناصر هوشیار و پرنفوذ باگراتی به‌ویژه رستم‌خان قوللرآقاسی و فخرجهان بیگم مادر بزرگ شاه (که این دو برادرزاده و عمو بودند) تمامی این خیالات نقش بر آب شدند و تنها پس از گذشت چهار سال از سلطنت شاه صفی تمامی مخالفان با کمک باگراتیان سرکوب شدند.

به هر حال خاندان باگراتیان گرجستان از عوامل اصلی تثبیت قدرت شاه صفی بودند. نمی‌توان منکر این مسئله شد که معمولاً پس از مرگ هر پادشاه مقتدری که احتمالاً دوره‌ای طولانی هم حکومت کرده باشد، اوضاع داخلی متشنج می‌شود. این مسئله ناشی از خفقان دوره قبلی و احساس آزادی نسبی مردم ناشی از مرگ شاه مقتدر است. شاه صفی جایگزین شاه عباس مقتدر شده بود و شورش‌های اجتماعی به همراه رقابت‌های درباریان برای نفوذ بر شاه جدید می‌توانست رخ دهد و اوضاع را به مانند دوران پس از مرگ شاه طهماسب نابه‌سامان کند. این مسئله برای شاه جدید سمی مهلک بود؛ اما شاه صفی با یاری خاندان باگراتیان بر مشکلات این چنینی پیروز شد. برخلاف نظریه مینورسکی که معتقد است ترکان و تاجیکان مانند آب و روغن هیچگاه قاطی نمی‌شوند و همین نظریه، پایه‌ای برای پژوهشگران بعدی شده است و معمولاً از رقابت همیشگی و پایان‌ناپذیر ترک و تاجیک در روزگار صفویان سخن به میان آمده است، در این نوشتار تا حدودی نشان داده شد که در زمان‌هایی از تاریخ صفویان این دو گروه رقیب، ائتلافی را بر ضد دشمنی مشترک یعنی عناصر نیروی سوم تشکیل داده‌اند. این ائتلاف بدون کمترین اختلاف هدف‌های خود را پیگیری می‌کرد و فقط قدرت نیروی رقیب (خاندان باگراتیان) سبب شکست آن‌ها شد.

منابع

الف) فارسی

۱. استرآبادی، سید حسین بن مرتضی حسینی (۱۳۶۶)، از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
۲. اشراقی، احسان (۱۳۷۹)، «رستم‌خان سپهسالار به روایت بیژن یکی از واقعه‌نگاران»، مجله تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱، شماره ۱، صص. ۳۳-۲۶.
۳. الحسینی التفرشی، محمدحسین (۱۳۸۸)، مبادی تاریخ نواب رضوان مکان (شاه صفی)، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
۴. اولناریوس، آدام (۱۳۶۹)، سفرنامه آدام اولناریوس، ترجمه حسین کردبچه، جلد ۲، تهران: شرکت کتاب برای همه.

۵. بابایی، سوسن و دیگران (۱۳۹۰)، **غلامان خاصه نخبگان نوخاسته دوران صفوی**، ترجمه حسن افشار، تهران: نشرمرکز.
۶. بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۹۱)، «تحلیلی بر یک فرمان از دوران حکومت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) و تکاپوهای بی‌ثمر در حل اختلافات ترکان قزلباش و گرجیان، پیامدهای تاریخی»، **گنجینه اسناد**، شماره ۸۸، صص. ۲۲-۴۲.
۷. ترکمان، اسکندربیک و محمدیوسف مورخ (۱۳۱۷)، **ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی**، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۸. خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم (۱۳۵۸)، **خلاصه السیر تاریخ روزگار شاه صفی**، تهران: انتشارات علمی.
۹. سوانح‌نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی (۱۳۸۸)، **تاریخ شاه صفی**، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
۱۰. لانگ، دیوید مارشال (۱۳۷۳)، **گرجی‌ها**، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۱. مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵)، **زبده التواریخ**، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. ملاکمال (۱۳۳۴)، **تاریخ ملاکمال**، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: بی‌جا.
۱۳. واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲)، **خلد برین**، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۴. وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، **تاریخ جهان‌آرای عباسی**، تصحیح سید سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب) انگلیسی

1. Floor, Willem (2001), **Safavid Government Institutions**, Costa Mesa CA: Mazda Publishers.
2. Lang, David Marshall (1957), **The Last years of the Georgian Monarchy 1658-1832**, New York: Columbia University Press.
3. Membre, Michele (1993), **Mission to the Lord Sophy of Persia**, Translated by A.H. Morton, London: Soas.
4. Rohrborn, Klaus Michael (1966), **Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16 und 17 Jahrhundert**, Berlin: De Gruyter.